

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحث تنبیه اول استصحاب، عرض کردیم که اصحاب ما بعد از مرحوم شیخ متعرض مسئله اصالة عدم التذکيه شدند. و متعرض کلمات مرحوم استاد به عنوان یک زیربنای بحث شدیم.

و گفتیم برای آشنایی با بعضی از کلمات متعرض کلام مرحوم آقا ضیاء قدس الله نفسه در این نهایة الافکار که تقریر بحث ایشان است، در جلد سه، صفحه ۲۵۵ به بعد.

ایشان می فرمایند در امر اول معتبر فی جریان اصالة الاباحه فی مشتبیه حکم عدم وجود اصل حاکم علیها؛ این را مقدمه ای بود که ما توضیحاتش را عرض کردیم. و عرض کردیم که اصحاب متعرض شدند. و یک توضیحی دادند که به اصطلاح باید اصلی اصالة الاباحه یا به طور کلی اصول ترخیصی یا اصلا کلا اصول، در جایی جاری می شوند که اصل حاکم نباشد.

ایشان به همین مناسبت یک مطالبی گفتند که چون ربطی به ما نحن فیه ندارد. چون هدف ما این نیست که مطرح بشود، بعد متعرض اصالت عدم تذکيه شدند. فرمودند و لما انتهى الکلام الى ذلك لا بأس بالتعرض به اصطلاح بما يتعلق بالمثال، یعنی بحث اصالت عدم تذکيه در مقابل اصالة الحل. من الشقوق المتصورة للشک فی طهارة اللحم و حلیته من جهة الشک فی التذکيه، فنقول ان الشک فیها، تارة يكون من جهة الشبهة الحکمیة، که عرض کردیم مثلاً در عبارات مرحوم آقای خویی چهار تا فرض شد که گفتیم بیشترین فرض آن جایی است که شک بکنیم در قابلیت حیوان برای تذکيه.

کالشک فی قابلیته، تصادفاً خود ایشان هم همین را نوشته. فی فرض عدم قیام دلیل علی قابلیه کل حیوان للتذکيه، البته ایشان فرمودند فی فرض عدم قیام دلیل، این را بعد توضیح می دهیم. این که احتمالاً اصلاً مرادشان از اصالت عدم تذکيه همین باشد. حالا بعد توضیحاتش را می دهیم. فعلاً کمی عبارات ایشان را بخوانیم. بعد اشکالات و نکات بحث را عرض می کنیم.

و کالشک، این یک مثال، فی اعتبار اسلام الذابح او الاستقبال مثلاً فیها، این مثال در مثال آقای خویی هم بود در مثل حدید مثلاً. دو تا مورد از شبهه حکمیة را ایشان آوردند. و اخرى من جهة الشبهة الموضوعیة و صورها کثیرة؛ دیگر شبهه موضوعیة را ایشان اجمالاً.

و علی ای تقدیر التذکیة اما ان تكون عبارة عن امر بسیط معنوی متحصل من قابلية المحل و قطع الاوداج الاربعة بالحديد و سائر ما يعتبر فيه نظیر الطهارة بالنسبة الى الغسلات الخاصة؛ یا تذکیة امر بسیطی است که از این پیدا می شود. یعنی به عبارت اخی ایشان اضافه بر بحث اصولی، نقاط و نکات فقهی را هم متعرض شدند. و آن اینکه اصلا حقیقت تذکیة چیست.

و اما ان تكون به اصطلاح عبارة عن قطع الاوداج الاربعة بشرائطه الوارد علی المحل القابل. که تقریبا به اصطلاح ترکیب باشد. آن وقت قابلیت شرط باشد. لتكون قابلية شرطاً، پس تذکیة شامل امر است مثلاً، اسلام و رو به قبله بودن و... این شرطش این است که قابل باشد محل.

و اما ان تكون عبارة عن مجموع الامور المزبورة مع القابلية؛ این سه تا احتمال دادند که قابلیت هم یک جزء باشد. یا شرط باشد. فعلى الاول، ایشان از این راه توی مسئله وارد شدند. آن طور که در دو سه روز گذشته در تعبیر مرحوم استاد بود ایشان از این راه وارد نمی شوند. اگر که تذکیة امر بسیطی باشد، البته آقای خویی هم در خلال بحث ها این را فرمودند که تذکیة بسیط باشد و خود ایشان هم تذکیة را بسیط گرفتند. خلافاً لمرحوم استادشان آقای نائینی.

تجرى فی جميع الصور اصالة عدم التذکیة، چون ما شک می کنیم آن حالت پیدا شده یا نه، اصالت عدم تذکیة. من غیر فرق ان يكون شک من جهة شبهة الحكمية او من جهة شبهة الموضوعية، بانحاء ما يتصور؛ در جميع انحاء اصالت عدم تذکیة جاری می شود.

البته این اصالت عدم التذکیة ایشان واضح نیست که مرادش استصحاب است دقیقاً یا مرادش اصالت العدم است. فانه یشک حینئذ فی تحقق ذلك الاثر الحاصل البسيط و الاصل عدمه؛ البته مرحوم استاد هم در عده ای از صور اصالت عدم تذکیة را جاری کردند، در عده ای از صور اشکال کردند. ایشان می گوید اگر امر بسیط باشد، در جميع صور جاری می شود. تفصیل نمی شود. خواندیم که مرحوم آقاضیاء مثلاً اگر گفت شک کردیم تذکیة روی حیوان واقع شده، لکن شک کردیم که این حیوان از مأکول اللحم بود یا غیر مأکول اللحم بود. ایشان گفتند که اصالة الحل جاری می شود. اما ایشان اصالت عدم تذکیة.

فانه یشک حینئذ فی تحقق ذلك الاثر الحاصل البسيط و الاصل عدمه، و یترتب علیه الحرمة؛ این بحثی بود که دیروز در کلمات مرحوم استاد متعرض شدیم که نتیجه اصالت عدم تذکیة فقط حرمت است یا حرمت و نجاست. مرحوم آقای خویی حرمت و مانعیت را قبول کرد، نجاست را قبول نکرد. قائل به طهارة شد.

بل النجاسة فی وجه قوی، بعد ایشان می گوید و لا ینافی ذلك، این می خواهد اشکال می کند که اصالت عدم تذکيه مثبت است؛ چون ما دنبال عنوان میتة هستیم. با عدم تذکيه اثبات میتة بودن نمی شود کرد. و لا ینافی ذلك، یعنی جریان این اصل، ما دل علی ترتب الحرمة و النجاسة علی عنوان الميتة، البته شاید مرحوم آقا ضیاء نظرشان به ظاهر آیه مبارکه حرم علیکم، لکن در قرآن عدم تذکيه هم آمده است. الا ما ذکیتم در قرآن ذکر شده است.

علی ای حال کیف ما کان اما نجاست چون در قرآن نبود، در روایت به عنوان میتة است. حالا ایشان حرمت و نجاست را گفته عنوان میتة. التی هی عبارة عما مات حتف انفه، ایشان معلوم می شود که میتة را امر وجودی گرفتند، ما مات حتف انفه؛ خودش بمیرد. همین که مرد، هر جوری که به اصطلاح بدون دلیل خارجی.

عبارت عنوان میتة التی هی عبارة عما مات حتف انفه عرض کردیم مرحوم استاد میتة را، من هی نکات را می گویم که اینها گاهی نکات ممکن است در یک صفحه هفت هشت ده نقطه اختلاف باشد. نه اینکه یک نقطه اختلاف. مرحوم استاد میتة را ما مات حتف انفه او قتل علی هیئة غیر شرعیه. این دومی را هم اضافه کردند. ایشان فقط عنوان ما مات حتف انفه؛ دقت کردید؟ خیلی در عبارت ها دقت بکنید. و هدف ما فقط این نیست که حالا مثلا دقیقا با آن مناقشات با مرحوم آقا ضیاء به یک معنایی که متعارف است. نه، هدف این است که یک مسئله ای چقدر مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و ببینیم گاهی هنوز جای بحث دارد.

حتی یشکل، عرض کنم یشکل به صیغه معلوم آورده بود که یشکل بخوانیم درست نیست. اشکل خودش لازم متعدی است. اگر به معنای اشکال کردن باشد، باب استفعال می رود، حتی یستشکل. حتی یشکل، حالا فاعل یشکل مثلا الامر؛ این به اصطلاح فعل مجهول چیز ندارند، مفعول ندارند. حتی یشکل الامر مثلا بعدم اقتضاء الاصل المزبور لاثبات هذا العنوان؛ اصل مزبور مرادش اصالت عدم تذکيه است. عنوان هم عنوان میتة است. چون عدم تذکيه امر عدمی است، میتة امر وجودی است. این الا علی القول بالمشیت. بالاصل المشیت. حالا مثبت نوشته منتهی اصل. آن وقت مثبت می شود.

بعد فرمود اذ الحكم، این اذ جواب است. این اشکال که اینجا اصل مثبت است، ایشان جواب می دهد. اذ الحكم كما رتب فی الادله علی عنوان الميتة، حکم ظاهرا در اینجا نجاست و حرمت باشد. کذلک رتب ما یعم العنوان المزبور و هی غیر المذکی، و عنوان مزبور، بله، یعم العنوان المزبور، اعم از میتة که امر وجودی است. عنوان غیر مذکی. دیگر اشکالات آقای خوبی به عبارت ایشان واضح است. ایشان می گوید بله، این در حرمت هست، در حرمت اکل در قرآن، اما در نجاست چون در روایت است، فقط میتة است، غیر مذکی نیست.

و دیروز جواب حاج آقا رضای همدانی ما کان وحشیا ذکیا؛ مرحوم حاج آقا رضا می فرمود که از روایات هم در می آید که عنوان غیر مذکی نجس است. حالا آن بحث دیگری بود که دیروز خواندیم.

مرحوم آقا ضیاء از این راه وارد می شود؛ و من الواضح انه لابد فی مثله من الاخذ بذلك العنوان العام؛ این مطلب درست است. این یک بحثی است که مثلاً در قرآن عنوان میتة آمده؛ عنوان غیر مذکی آمده است. اعتبار به کدام یکی؟ خوب باید به عنوان عام قرار بدهیم. همین طور است. یعنی عنوان غیر مذکی. در قرآن وقتی آمد این طور است.

كما يكون ذلك هو الشأن في كل مورد رتب الحكم الشرعي في لسان الدليل على عنوانين احدهما اعم من الآخر؛ راست است. و نتیجه ای که گرفته می شود این طور است. كما اینکه مثلاً حالا انشاء الله در بحث قاعده تجاوز عرض می کنیم. در قاعده تجاوز دو تعبیر داریم. یک تعبیر داریم که در حال سجده اگر شک در رکوع کرد، فامض فی صلاته؛ اگر این تعبیر باشد این مناسب با اصل غیر تنزیلی است. یک تعبیر دیگر داریم بلی قد رکعت؛ این اصل تنزیلی است. بلی قد رکعت اصل، چون می گوید رکوع کردی. آن فقط می گوید نمازت را ادامه بده. نمازت را ادامه بده یک چیز است رکوع انجام دادی چیز دیگری است. آنجا عرض خواهیم کرد که با شواهدی که موجود است، ولو امض فی صلاتک اعم است، باید نوبت به همان اصل تنزیلی برود. حالا اینها یکی یکی جای خودش دیگر. خیلی تکرار نکنیم که طول بکشد.

حيث تكون العبرة بالعنوان العام دون الخاص، عرض کردم این مطالبی که ایشان فرمودند، در حرمت است. در نجاست محل اشکال است.

ثم ان ذلك اذا لم نقل، این دو تا عنوان که می گوییم عام و خاص؛ اذا لم نقل ان الميتة في لسان الشارع عبارة عن غير مذكي. تساوی بینشان است. عام و خاص نیست. نه اینکه غیر مذکی اعم از میتة است. هر دو یکی هستند.

اذا لم نقل ان الميتة في لسان الشارع عبارة عن غير المذكي. والا فبناء على كونها عبارة غير مذكي كما قيل به، فالامر اوضح. خلاصه اش این است که مرحوم آقا ضیاء می گوید هم حرمت حکم می کنیم هم نجاست. این طور نیست که به حرمت حکم بکنیم دون النجاسة. دیگر چون خیلی از این مطالبش در این دو سه روزه گذشته، فقط به عنوان آشنایی با مبانی ایشان و کیفیت بحث ایشان.

و اما این هذه كله على الاول. که امر بسیط باشد و روشن شد که مرحوم استاد در بعضی از مواردش اصالت عدم تذکيه را جاری نکردند. خلافاً للإشـان.

و اما علی الثانی، که مبنای مرحوم آقای نائینی هم هست که تذکیه امر به اصطلاح مرکب باشد. و هو کون التذکیه عبارة عن نفس فری الادواج؛ اوداج یک رگ های بزرگ به اصطلاح اساسی گردن است. اوداج، البته اربعه می گویند چون بعد از، البته دو تاست، یکی راه نفس است یکی راه غذاست. این دو تا را اگر آن جوری بریده بشود سه تا دیده می شود و الا چهار تا.

و هو کون التذکیه عبارة عن نفس فری الادواج بشرائطه مع کون القابلیه شرطاً فی تأثیره، اگر قابلیت شرط گرفتیم. فان کان الشک فی الطهارة و الحلیة، ایشان طهارت و حلیت را یکی گرفته خلافاً للاستاد. من جهة الشک فی ورود فعل المذکی علیه، از جهت اینکه اصلاً این انجام داده یا نه. تجری فیهِ اصالت عدم تذکیه. اینجا مثل آقای خویی شدند. آقای خویی با اینکه بسیط قائل بودند تفصیل قائل شدند، ایشان نه. در این ترکیب با شرطیت قائل به تفصیل شدند. یعنی اگر شک کردیم این سرش را بریده درست یا نبریده آن اوداج اربعه، اینجا اصالت عدم تذکیه جاری می شود.

و اما ان کان الشک من جهة قابلية الحيوان للتذکیه؛ اما اگر شک در قابلیت باشد. اما من جهة شبهه الحکمیة، او الموضوعیة، موضوعیة کالشک فی کون اللحم المطروح من الحيوان الذی یقبل التذکیه کالغنم او من الذی لا یقبل التذکیه؛ البته این یقبل التذکیه و لا یقبل التذکیه را آقای خویی دو مثال زدند. یکی مثل مأکول و غیر مأکول؛ یکی مثل سگ و گوسفند. که آن عنوان سگ کلاً تذکیه تأثیر ندارد الا در نجاست جلدش.

او من الذی لا یقبل التذکیه، فمع العلم بورود فعل المذکی علیه، اگر می دانیم که این فعل انجام گرفته، بما اعتبر فیهِ، فعل را درست انجام داده. لا تجری اصالة عدم التذکیه؛ دیگر جای اصالت عدم تذکیه نیست. مرحوم استاد اینجا بعضی از صورش را قبول داشتند. بل و مع الشک ایضاً، حتی اگر شک بکنیم، فانه و ان لم یکن قصور حیثیث فی جریان اصالة عدم التذکیه، ولكنه مع الشک فی القابلیه لا ینتج شیئاً، اگر شک در قابلیت باشد، چون فعل که انجام گرفته، حتی با شکش هم. و ان القطع بوجوده، اگر قطع داشته باشیم بوجوده، لا یتثمر شیئاً مع الشک فی القابلیه، با شک، و حیثیث فان کانت القابلیة مسبوقه بوجودها، این همان تفسیری بود که استاد هم داد. که مثلاً سابقاً حیوان حلال گوشت بود، شک می کنیم آیا جلال شک است یا نه. کما لو شک فی، ببینید در آن صورت ترکیب ایشان تفاسیر را داد. در صورت بسیط این تفاسیر را نداد.

مرحوم استاد با اینکه قائل به بسیط هم بود این تفاسیر را دادند. این فرق اساسی بین این دو بزرگوار.

کما لو شک فی زوالها بمثل الجلل، جلل یعنی اینکه نجاست انسان. و نحوه؛ تجری فیها استصحابها، این استصحاب قابلیت مراد است. می گوئیم سابقا این حیوان قابل بود، نمی دانیم یک مقدار ۱۶:۵۷ خورده، نمی دانیم به حد جلالی رسیده یا نه، استصحاب عدم می کنیم. استصحاب قابلیت می کنیم.

و یترتب علیه آثار فری الاوداج و عدمه، ولو بالاصل، بله، کما لو شک فی زوالها بمثل الجلل و، و یترتب علیه آثار فری الاوداج، حالا این و عدمه شاید به عدم زوال باشد. ولو بالاصل، و الا، پس بنابراین اگر این شد این، و الا فتجری اصالة الطهارة و الحلیه فی اللحم المزبور لعدم کون القابلية المزبورة مسبوقه بالیقین بالعدم حتی تستصحب. اگر قابلیت سابقا بود، بله. و اما اگر نبود، سابقا نبود، تجری اصالة الطهارة و الحلیه فی اللحم المزبور لعدم کون القابلية المزبورة مسبوقه بالیقین بالعدم حتی تستصحب؛ و اما توهم امکان احراز عدمها حینئذ للاصل بنحو سلب المحصل؛ البته این نحو سلب محصل حالا ایجاب معدود و سلب محصل وارد لفظش نمی شویم.

کما فی مشکوک القرشیه و الشرط المشکوک مخالفته للکتاب و مشکوک الانتساب فی الارث الی آخره. این را مرحوم استاد در شبهات موضوعیه جاری کردند. که مثلا اصل عدم کونه کلبا؛ ایشان بله، متعرض شدند که آیا شما استصحاب عدم ازلی، مثل اینکه استاد جاری کردند. جاری می کنید. که من توضیحاتش را چون زیاد عرض کردم دیگر تکرار نمی کنم.

فدمفع، ایشان قبول نمی کند. بانه و ان کان المختار هو جریان الاصل فی الاعدام الازلیه، عرض کردم کرار و مرارا که مرحوم آقاضیاء اصل استصحاب عدم ازلی را جاری می دانند؛ لکن فرق می گذارند بین لوازم وجود و لوازم ماهیت. حالا مرحوم آقای خویی تعبیر کردند عناوین ذاتیه. گفتیم دیگر تکرارش نکنیم خیلی تکرار می شود.

ولکن ذلک انما یکون، ببینید، فی الاوصاف العارضة علی اذات بتوسیط وجودها؛ حالا من اسمش را گذاشتم عوارض وجود. ایشان تعابیر خاص خودشان را دارند رحمة الله علیه. استاد هم باز تعابیر دیگر. حالا ما تعابیری که قرار می دهیم از مرحوم استادمان آقای بجنوردی است که شاگرد آقاضیاء است. مراد آقاضیاء این است که اگر شک در لوازم وجود بود، استصحاب عدم ازلی جاری می شود؛ چون قرشیت لوازم وجود است. چون در ذات انسان نیست که قرشی بوده. مگر حین انعقاد نطفه من اب قرشی فقرشیه و الا فلا. چون از لحاظ وجود است، اگر شک بکنیم اصالت عدم قرشیه جاری می شود. عرض کردم که چون چند دفعه صحبت کردیم دیگر تکرار نمی خواهیم بکنیم.

اما اگر از عوارض ماهیت بود؛ مثلاً شک بکنیم یک عدد، آیا این عدد به اصطلاح زوج یا فرد، اصالت عدم کونه فردا؛ چون زوجیت و فردیت از لوازم... آن وقت اینجا هم کلیت مثلاً، مرحوم استاد تعبیر کردند عناوین ذاتیه. به جای عناوین ذاتیه، چون به اصطلاح لوازم ماهیت چون فصلش است. ایشان از لوازم ماهیت گرفتند.

لا بالنسبة الى ما هو لوازم ذات الشيء به قول ایشان ذات شیء یا به قول آقای خویی عناوین ذاتیه. فان فی مثله لا مجال، از این حرفها مرحوم آقای حالا خود آقاضیاء هم دارند در کتابشان. این مقرر ایشان هم مثل اینکه متأثر به نفس ایشان شدند. فان فی مثله لا مجال غلط است ادبیا. نمی شود فی مثله لا مجال.

بله، علی ای حال فان فی مثله لا مجال لجریان الاصل من جهة وضوح عدم كونه مسبقاً بالیقین حتی فی مرحلة صقع الذات قبل الوجود؛ چون اینها را شرح دادیم ما دیگر تکرار نمی کنیم. در باب قرشیت، ایشان می گوید این البته تعبیر کرده اینجا به مرحله صقع ذات. آن تعبیر من تقرب ۱۱:۲۱ از استادمان مرحوم آقای بجنوردی شنیدیم که شاگرد آقاضیاء است. ایشان می فرمایند چون می توانیم بگویم این زن در مرحله تغرر ماهوی اش قرشی نبوده، الان هم نیست. به آن مرحله اشاره دارد. اما اینجا چون عنوان ذاتی است، دیگر نمی توانیم به تعبیر ایشان در اینجا مرحله صقع الذات قبل الوجود. حالا می گویم آقایان اگر آشنا نباشند به تعابیر مرحوم آقاضیاء یا از شاگردان ایشان، گاهی عبارت ایشان خیلی مغلق است. عرض کردم مراد ایشان با اصطلاح فنی اش همان است که من عرض کردم.

و قابلية الحيوان للتذكیه انما تكون من هذا القبيل، یعنی از قبیل لوازم ماهیت است. البته ایشان در قابلیت در اینجا در شبهه حکمیه گرفته. ما مثال آقای خویی در کلیت، در شبهه موضوعیه بود.

اذ لم تكن القابلية المزبورة من الاوصاف العارضة على الذات بتوسط وجودها؛ خیلی عبارت عجیب و غریب است، معنایش واضح است. یعنی از قبیل قرشیت نیست که از عوارض وجود باشد، لوازم وجود باشد. بلکه از قبیل لوازم ذات است.

و انما هي من الامور المأخوذة فی ذات الحيوان، یعنی معیار این است. خوب معیار را دقت بکنید؛ چون عبارات ایشان گاهی سنگین می شود. معیار این است که اگر شما توانستید به آن وعاء تقرر ماهوی اش اشاره بکنید، بگویید این صفت نبوده، بعد شک می کنیم، اینجا استصحاب عدم ازلی جاری می شود. شما می توانید زن را اشاره بکنید که زن در عالم وعاء ماهوی اش این زن، در وعاء ماهوی اش که زن بوده، حالا فرض کنید که حالا انسان بوده، قرشی بودن اخذ نشده. در آن وعاء نه قرشی است نه غیر قرشی. اگر در مرحله وجود انعقاد نطفه بشود من اب القرشی، قرشیه. دقت کردید؟ اما قابلیت حیوان برای تذکیه در آن وعاء ماهوی اخذ شده؛ چون آن در واقعیتش یا قابل هست

یا نیست. دقت کردید؟ معیار این است. حالا تعبیر ایشان و انما هی من الامور الماخوذة فی ذات الحيوان و بهذه الجهة لم تكن لها حالة سابقة، ممکن است آقایانی که آشنایی با اصطلاحات مرحوم آقا ضیاء ندارند، یا مفاد مراد ایشان، حقیقت مراد ایشان، خیلی این عبارت مثلا گیج کننده باشد. لکن با توضیحی که من عرض کردم فکر می کنم خیلی واضح شده باشد انشاء الله تعالی.

و بهذه الجهة لم تكن لها حالة سابقة حتى فی مرحلة صقع الذات، تعبیر صقع ذات عرض کردم من از مرحوم استاد آقای بجنوردی تقرر ماهوی می گفت. آن علمی تر است اصطلاح علمی تر است. فی مرحلة صقع الذات، عرض کردم چند بار مرحوم آقای بجنوردی می فرمود که آقا ضیاء خیلی با استعداد بود. فلسفه نخوانده بود اما همان افکار را با اصطلاحات خودش، خودش جعل اصطلاح می کرد. بله حتی فی مرحلة صقع الذات، کی یجری فیها الاصل، و علیه ينتهی الامر الى الاصول الحکمیة، نه اصول به اصطلاح موضوعیه به قول ایشان. و هی اصالة الطهارة و الحلیة. اگر شک کردیم آن وقت نوبت به اصالة الطهارة و الحلیة می رسد.

و من ذلك، پس بنابراین اگر به نحو ترکیب گرفتیم و شرطیت، آن به این ترتیب می شود.

و من ذلك البيان يظهر الحال على الاحتمال الثالث في التذكية و هو كونها عبارة عن مجموع امور الخمسة و قابلية المحل؛ که قابلیت محل شرط نباشد. فانه مع الشك في قابلية الحيوان للتذكية لاجل شبهة الحکمیة او الموضوعیه لا تجری فيه اصالة عدم التذكية؛ لان التذكية على ذلك تكون من الموضوعات المركبة التي لا بد من جريان الاصل فيها من لحاظ خصوص الجهة المشكوكه لا المجموع المركب من حيث المجموع. به اصطلاح، این حالا این بحث ان التذكية تكون من الموضوعات المركبة، این یک نکته ای دارد که حالا باید اگر بخواهیم شرحش بدهیم طول می کشد.

عرض کردم سابقا هم در همین خلال بحث های این چهار پنج روز اخیر اشاره کردم. و آن اشاره این بود که اگر موضوعات مرکب باشد، من الان اشاره می کنم دیگر آقایان خودشان خواستند مراجعه کنند؛ چون اگر بخواهیم شرح بدهیم طولانی می شود. مثلا اگر گفت با آب مطلق کر وضوء بگیرد، مثلا من باب مثال. که یکی مطلق بودن است یکی کر بودن است. اینها بحثی دارند که اگر موضوع مرکب بود، ما می توانیم اجزاء موضوع را بعضی را با وجدان، کلش را با وجدان، کلش را با اصل، بعضی را با وجدان بعضی را با تعبد اثبات بکنیم. مثلا این سابقا ماء بوده، الان بالوجدان کر است. خب استصحاب بقاء مائیت، بقاء اطلاق. سابقا مطلق بوده و کر بوده، استصحاب بقاء اطلاق و استصحاب بقاء کریت. هر دو با اصل. هر دو بالوجدان. یکی بالوجدان یکی بالاصل.

این یک نکته ای دارد، ایشان حالا اینجا اشاره کرده؛ چون نمی خواهم خیلی وارد بشوم، چون بحث طولانی شده نمی خواهم معطلتان بکنم. یک نکته ای دارد که در کجاها ما می توانیم در اصول مرکبه، بعضی هایش با وجدان بعضی با اصل. خوب دقت کنید. آن جاهایی که اینها عنوان ضمیمه دارند، مشکل است. آن جایی که عنوان وجودشان است اشکال ندارد. اگر بخواهد اثبات بشود که این به ضمیمه او باید باشد، یک نکته زائدی. با اصل آن ضمیمه ثابت نمی شود. من دیگر خیلی مجمل گفتم که آقایان مراجعه کنند. عرض کردم چون این بحث در خلال بحثهای آینده خواهد آمد. اصلاً بحثی دارند مرحوم نائینی و دیگران، موضوعات مرکبه در کدام قسمش می شود بعضی را با وجدان و بعضی را با اصل احراز کرد. یا همه اش را با اصل.

این بحثشان این است که اگر عنوان این باشد؛ مطلق بودن و کر بودن؛ اما اگر عنوان مطلق کر، که مطلق مقید به کر بشود؛ شما با استصحاب اطلاق و با استصحاب کزیت آن قید را اثبات نمی کنید. نکته فنی را ملتفت شدید؟ حالا من اجمالش را عرض کردم؛ چون بحث طولانی است. انشاء الله فکر بفرماید.

به هر حال ایشان می فرماید که لان التذکيه على ذلك؛ دقت بکنید، تكون من الموضوعات المركبه؛ عرض کردم یک بحثی است که در اصول متأخر ما آمده که ضابطه اینکه ما در موضوعات مرکبه بعضی از اجزاء را بخواهیم با اصل درست بکنیم، ضابطه اش چیست.

التي لا بد من جريان الاصل فيها من لحاظ خصوص جهة المشكوكه لا المجموع المركب؛ اگر مجموع مرکب شد، در بعضی جاری شد، کافی نیست؛ چون باید مجموع مرکب درست بکند.

و بعد عدم جريان الاصل لجهة المشكوكه و هي القابلية، تجرى فيه لا محالة اصالة الطهارة و الحلية، اگر قائل به این هم شدیم، جای اصالت عدم تذکيه نیست، قائل به طهارت و حلیت می شویم.

من غير فرق في ذلك بين صورة العلم بورود فعل المذكي على الحيوان و عدمه؛ حالا وارد شد یا نشده. نظراً الى ما تقدم من عدم ترتب فائدة على الاستصحاب عدمه مع الشك في القابلية و عدم كون قطع بوجوده، حالا می گوئید ما می دانیم فعل مذکی وارد شده. خب فعل مذکی با قابلیت نباشد چه فایده دارد.

و عدم القطع بوجوده، وجوده یعنی فعل مذکی. مع الشك المزبور یعنی شك در قابلیت. و عدم كونه منتج لشيء، بله ينتج ذلك في فرض احراز قابلية الحيوان للتذكية؛ اگر فرض این باشد. فانه مع الشك في ورود فعل المذكي عليه، يجرى فيه اصالة العدم، اگر شك کردیم که فعل انجام شده این درست است. يجرى فيه اصالة العدم یعنی اصالت عدم تذکيه، فيترتب عليه الحرمة و النجاسة.

ثم ان المتعين من المحتملات الثلاثة المتصورة في التذكية انما هو معنى الثاني؛ ايشان معنای دوم را اختيار می کند. که قابليت شرط باشد. فان المستفاد من قوله سبحانه الا ما ذكيتم من نسبة التذكية الى الفاعلي و كذا قوله في ذيل موثقة ابن بكير ذكاه الذابح ام لا؛ اين موثقه ابن بكير در اینجا همان بوده که خوانديم صدرش را.

و قوله في خبر علي بن ابي حمزة بعد قول السائل او ليس الذكي ما ذكي بالحديد، امام (ع) می فرماید بلی اذا كان مما يؤكل لحمه؛ ببينيد. البته اینکه آقاضیاء در این مسئله استنتاج فقهی شدند بد نیست. انصافا خبر آقای خویی وارد نشده، ايشان وارد استنتاج فقهی هم شدند و شروع کردند روایات را ذکر کردن.

عرض کردم این بحث یک جانب اصولی دارد، یک جانب فقهی دارد. اجمالا ايشان یک سه سطری که خوانديم وارد بحث فقهی هم شدند. حالا این روایات کدام صحیح السند است، کدام صحیح السند نیست، کدام معنایش چیست، دیگر این می شود بحث فقهی. عرض کردم من هم از اول خیلی الان هم همین طور، تحاشی داریم که بحث را، بحث فقهی چون بحث فقهی عالم دیگری می شود.

على ای حال المستفاد هو ان التذكية عبارة عن فعل المذكي و ان قابلية المحل امر خارج عن حقيقة التذكية؛ و كان لها دخل في تأثيرها في الطهارة و الحلية لا انها عبارة عن مجموع فعل الذابح بما اعتبر فيه مع قابلية المحل، و لا كونها عبارة عن الاثر الحاصل منهما؛ آقای خویی هم اشاره اجمالی کردند که الا ما ذکیتم نشان نمی دهد فعل ذابح باشد. شاید ذکیتم یعنی شما کاری کردید که تذکيه حاصل شد. چون عرض کردیم این در لغت عرب یک امر متعارفی است. امر غیر متعارفی نیست. مثلا شما می گوید ورقه را سوزاندم، با اینکه شما ورقه را نمی سوزانید. وقتی می گوئیم ورقه را سوزاندم، شما ورقه را نمی سوزانید. یعنی ورقه را توی آتش می اندازید آتش می سوزاند. مرحوم آقای نائینی و آقاضیاء می گویند الا ما ذکیتم فعل را به مکلف نسبت داده است. آقای خویی می گوید خیلی خبر فعل را به مکلف نسبت داده، لکن این ملازمه ندارد که معنایش این باشد که سر بریدن رو به قبله این تذکيه است. شما با این کارتان تذکيه را ایجاد می کنید. مثل اینکه با انداختن ورقه، ورقه را می سوزانید. اینکه آقای خویی می گویند از قبیل اسباب تولیدیه است، افعال تولیدیه. دقت فرمودید؟ انصافا هم حرف ايشان هم بد نیست. از الا ما ذکیتم در نمی آید مجموعه. دقت می کنید؟ ترکیبش از الا ما ذکیتم، چرا؟ عرض کردم نکته فنی متعارف بودن این استعمال در لغت عرب است. خوب دقت بکنید. این استعمال

س: در آتش یک چیزی واقعا غیر از فعل ما می شود تصور کرد، اما در تذکيه مجموع افعال ما اسمش تذکيه است

ج: نه شما تذکيه را ایجاد می کنید. افعال تولیدیه باشد.

س: بالاخره این مجموعه افعال ما اسمش تذکيه است.

ج: خب بالاخره از کجا می گوئید، من می گویم، شما می گوئید بالاخره، بالاخره نشد که. مراد آیه مبارکه شما تذکيه را ایجاد کنید. چجوری ایجاد می کنید؟ سرش را می کنید رو به قبله با قابلیت محل.

س: حالا تذکيه چیست؟ همین کار ماست دیگر

ج: نه، آن حالتی که در حیوان است. مثل طهارت

س: معنوی می شود که

ج: بشود خب، چه اشکالی دارد؟ ثم ماذا. ببینید خوب دقت کنید. نکته فنی آقای خویی خودش شاید ننوشته، نکته فنی، ما مگر شما بگوئید در لغت عرب ما ذکیتیم یعنی فعل شما. و اگر ما گفتیم در لغت عرب افعال تولیدیه خیلی متعارف است. خوب دقت بکنید. این را شما متعارف می دانید یا نه؟ می گوئید لباس را مثلاً شستم. این شستن در حقیقت این نیست، ممکن است شما در آب انداختید در آوردید فقط. آب آن را پاک می کند، لباس را پاک کردم. در حقیقت بنزین پاک می کند، آب پاک می کند.

س: حاج آقا این در تذکيه قابل تصور نیست دیگر

ج: چرا؟

س: اگر من این کار را نکنم این تذکيه انجام می شود؟

ج: می دانم این کار تذکيه است یا آن اثر؟ نه ببینید این کار که کار من تذکيه است یا آن اثر تذکيه است؟ پس فرق بین آقاضیاء و مرحوم آقای نائینی از یک طرف و آقای خویی از یک طرف. آنها می گویند ما ذکیتیم، یعنی همین عمل شما، همین سر بریدن. پس تذکيه سر بریدن رو به قبله این ذکیتیم. آقای خویی می گوید نه ذکیتیم لازم نیست به این معنا باشد. شما ایجاد تذکيه بکنید. با این عملتان آن حالت را ایجاد می کنید. نکته کلام من را دقت فرمودید در، اگر این مطلبی را که آقای خویی گفتند، خلاف ظهور عرفی باشد، حق با آن دو بزرگوار است. اما وقتی ما در عرف این استعمال را داریم. خوب دقت بکنید. داریم یا نداریم؟ وقتی ما در عرف استعمال داریم در افعال تولیدی، یعنی چیزی را که ما ایجاد نمی کنیم، یعنی چیزی را که ما، ما تولید مقدماتش، ما خودمان آن را انجام نمی دهیم. مثل ورقه را سوزاندم، لباس پاک کردم، با اینکه او پاک نمی کند، آب پاک می کند.

.....
علی ای حال عبارة عن فعل المذکی وان قابلية المحل امر خارج عن حقيقة التذکيه و كان لها دخل فی تأثيرها فی الطهارة و الحلیه لا انها، و علیه ینبغی التفصیل فی جریان اصالة الطهارة و الحلیه بین ان یکون الشک فی حرمة اللحم و نجاسته من جهة الشک فی قابلية المذبوح للتذکيه، و بین ان یکون ذلك من جهة الشک فی ورود فعل الذابح، فتجری درقابلیت اصالة الطهارة و الحلیه بخلاف ثانی فانه تجری اصالة عدم تذکيه. خلاصه اش این است که ایشان این مسئله را با یک مجموعه ای از بحث فقهی، و اشاره ای به بعضی از روایات حلش کردند.

خب این هم مطلب بدی نیست. حالا بعد ما چون بناست که حرف خودمان را آخر بزنیم، برای اینکه بعضی از نکاتی که در کلمات این بزرگان آمده و یک مقداری مشوه است، من یک مقداری، چون آن طولانی است کلام ایشان هم انصافا، طولانی است. در کتاب عوائد الایام مال مرحوم نراقی که استاد شیخ انصاری است، شبیه قواعد فقهیه است. البته فوائد متفرقه هم دارد. فقط قواعد فقهی صرف نیست. فوائد دیگر هم دارد. و خیلی کتاب خوبی است. چاپ جدیدی هم شده، چاپ قدیمش خب، عوائد الایام، عائده ۵۹. این بحث ولایت فقیه هم در همین جا دارد ایشان. بحث توی عائده نمی دانم پنجاه و چند است، قبل از ۵۹ است به نظرم. ایشان عائده ولایت فقیه را دارد و تقریبا می شود گفت که اولین شخصی است که این طور بله، قاعده ۵۴.

علی ای حال و مطالب متفرقه هم دارد. مثلا این لا بأس در روایت به چه معناست. یصلح در روایت به چه معناست و الی آخره. کتاب مجموعه فوائد خوبی دارد. و کتابهای مرحوم آقای نراقی، ملا احمد نراقی، مخصوصا مشهور شده که ایشان استاد خوب ندیده، به لحاظ قدرت فکری خودش خیلی خوب است. یعنی توش ابداع و حرف های تازه زیاد دارد؛ چون خیلی متأثر به مشایخ نیست. خودش زیاد فکر کرده است.

علی ای حال کیف ما کان مرحوم آقای نراقی در عائده ۵۹ وارد بحث

س: عائده به چه معناست؟

ج: عائده، فایده دیگر، آن که به انسان بر می گردد.

س: عوائد الایام یعنی فواید الایام؟

ج: آهان، آن چیزهایی که از ایام مثلا در عمرم گذشته می خواهد در یک جا جمع بکند.

.....

علی ای حال ایشان در این بحثی که فرمودند که از صفحه ۶۰۰ تقریباً ۵۹۹ شروع می شود، ایشان یکی دو تا مطلب دارند که این لطیف است. البته ولو بحث طولانی نکردند. ایشان می گوید که الاول در معنای میته؛ ایشان می گوید اولاً بیاییم بحث کنیم که میته یعنی چی. همین که من الان اشاره ای کردم. ایشان می گوید که ما از میته چند تا سه تا معنا احتمال می دهیم. الاول، ما خرجت روحه حتف انفه خاصه؛ این همین بود که الان امروز از آقا ضیاء خواندیم. فقط همانی که خودش جان بدهد. این میته است. دقت کنید. فتکون الميته مقابل حی و مقتول؛ موجود زنده حیوان زنده، این میته نیست. مقتول، مقتول هم کسی که ضربه ای جرحی چیزی به او خورده روحش در آمده، کشته. پس میته غیر از کشته است. میته در مقابل مقتول و حی.

س: میته خودش می میرد، مقتول را یکی دیگر می کشد

ج: آهان مقتول را یکی دیگر

س: میته اخص از مذکی است

ج: بله اصلاً فرق می کند.

كما هو الظاهر من كلام بعض المتأخرين في شرحه على المفاتيح. بله، و عرض کردم که بله آقا

س: مثل حرف آقا ضیاء

ج: هان، احسنت. البته آقا ضیاء من فکر می کنم گفته مات حتف انفه، خیلی تأکید رویش نداشت. فکر می کنم همین جوری جری علی لسانه. خیلی تأکیدی که در مقابل مقتول هم باشد، فکر نمی کنم. آقا ضیاء جری علی لسانه.

مستدلاً علیک بما فی تفسیر الامام، مراد از تفسیر امام همین تفسیری است که منسوب است به امام عسکری سلام الله علیه. قال الله تعالی انما حرم علیکم الميته، دقت بکنید. ای التی ماتت حتف انفها بلا ذباجة من حیث اذن الله؛ این بلا ذباجة به نظرم بد تفسیر کرده آن آقا. این معنای دوم میته است نه معنای اول. اشتباه کرده است.

علی ای حال پس میته آن است که خودش مرده باشد. پس حیوانی را که شما چاقو زدید به حال مرده این میته نیست. این خیلی مهم است. حالا شما قابلیت محل باشد یا نه، اصلاً این میته نیست. حیوانی که با چاقو کشته شده باشد میته نیست.

فیكون غیرها غیر ما مات حتف انفه باقیا علی اصل الحلیة و الطہارہ، ولو لم یکن مذکی شرعا، خیلی عجیب است. این معنا که خب خیلی بعید است. می گویم آقا ضیاء ظاہرا این طور گفته اما انصافا فکر نمی کنم آقا ضیاء با دقت اینجا این مطلب را فرموده باشند.

و الثانی میتہ، بلہ، ما خرجت روحہ مطلقا و ان کان بالتذکیہ؛ فتکون المیتة مقابل الحی، حالا ایشان خوب بود این جور می گفت؛ و تكون المیتة مطابق و مساوی با میت. میت یعنی هر کسی که ذهاب روحش شده، هر حیوانی که روح ندارد. حالا می خواهند کشته شده باشد، می خواهند خودش مرده باشد، تذکیه اش کردند، رو به قبله سرش را بریدند. هر چه که زنده نیست.

و يكون الاصل الطاری فی کل غیر حی حرمتہ و نجاستہ، ببینید دقت بکنید ایشان از این راه وارد شده است. پس هر حیوانی که مرده است به هر شکلی که مرده، اصل اولی این است که حرام است و نجس. حالا به هر شکلی. خرج فقط خصوص مذکی. هر حیوانی که شما دیدید در خارج مرده است. خودش مرده، افتاده مرده، کسی سنگی زده مرده، کسی فرض کنید مثلا چوبی به سرش زده مرده، با چاقو سرش را بریدند، رو به قبله سرش را بریدند، به هر نحوی که مرده، به هر حال مرده، میتہ یعنی مرده. دقت می کنید؟

و علیه بناء بعض مشایخنا قدس سرہ، حیث استدل فی شرحہ علی حرمة الحيوانات البحریہ ولو بعد، خب من نمی خواهم دیگر، چون بنا نیست تمام کتاب عوائد خوانده بشود. آقایان مراجعه کنند. علی ای حال این هم یک، اصلا ایشان می خواهد بگوید ما ببینیم عنوان میتہ چیست. یک، آن که در مقابل مقتول و زنده؛ دو، آنکه در مقابل زنده؛ حتی مذکی هم میتہ است. حیوانی را که حالا کشتند، قشنگ مرتب. و الثالث ما خرجت روحہ بدون التذکیہ الشرعیہ؛ که عرض کردیم مرحوم استاد این را نظرش است. و این در واقع ریشه اش در کتاب مصباح المنیر رافعی است. انصافا هم مصباح المنیر یافعی یا رافعی، یکی مولف کتاب است، یکی کتاب اصل مال اوست، یکی کتاب شرح، حالا حواسمان پرت شده است.

س: فیومی نیست؟

ج: فیومی ببخشید. یافعی یکی دیگر است. بلہ فیومی است.

س: صاحب الشرح الکبیر

ج: شرح الکبیر. خود من هم دیروز گفتم امروز یادم رفت.

ما خرجت روحه، در آنجا این طور بود؛ ما مات حتف انفه او قتل علی هیئة غیر شرعیه؛ دقت کردید؟ این معنایی است که مرحوم استاد می گفتند. استاد این معنا را گرفتند.

و الثالث ما خرجت روحه بدون التذکية الشرعیه. فتكون المیتة مقابل المذکی؛ اصلا میتة مقابل حی نیست. میتة مقابل مذکی است. می گویند این لحم میتة است، یعنی مذکی نیست. مقابلش، میتة را در مقابل حی نیاورید.

پس سه معنا ایشان برای میتة معنا کرد، روشن شد؟ در یک معنا میتة مقابل حی است؛ در یک معنا میتة مقابل حی و مقتول است؛ در یک معنا میتة مقابل حی اصلا نیست، مقابل مذکی است.

من فکر می کنم مرحوم آقا ضیاء هم هدفش این بوده. حالا گفته ما مات حتف انفه. فکر نمی کنم این دقتی را که انصافا مرحوم آقای نراقی آورده برای توضیح مطلب.

بعد ایشان می گوید و تظهر فائدة ذلك الاختلاف به مواضع غیر محصورة؛ که مراد از میتة چیست. کما اینکه البته ایشان متعرض این نکته شده که آیا به اصطلاح این کدام معناست. لکن خوب دقت بکنید، این را باید دقت کرد که آیا علی اختلاف این معانی، بر می گردد به لغت؟ یعنی مثلا در لغت سه تا احتمال است؟ یا نه بعضی هایش لغوی است، بعضی شرعی است. اگر یادتان باشد در عبارت مصباح المنیر گفت فی عرف الشرع. نه در لغت، فی عرف الشرع ما مات حتف انفه، او قتل علی هیئة غیر شرعیه.

بعد ایشان می گوید و انما الکلام فی انه هو مختص، بله، ثم ان المعنی الاول فردا انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين